



سیاست و حکومت

از دیدگاه

مرحوم علامه محمد تقی جعفری

در تفسیر نهج البلاغه

قادر فاضلی

تعریف سیاست

«سیاست عبارت است از مدیریت و توجیه و تنظیم زندگی اجتماعی انسان در مسیر حیات معقول^۱» و از سیاست از جمله واژگانی است که تعریفها و تأویلهای گوناگونی در مقام ثنوی و نظریه از آن شده است. در کتب غربی عموماً سیاست را به بررسی اشکال مختلف قدرت تعریف کرده‌اند. این تعریف قبل از آنکه یک تعریف علمی و یا مستند به مبانی علمی باشد یک تعریف مستند به تجربه و استقراسات. قائلین به این نظریه وقتی می‌بینند قدرتمندان و رهبران سیاسی دنیا سیاستشان مبتنی بر قدرشان است، لذا سیاست را نحوه استفاده از قدرت معنی می‌کنند. بدین جهت مثالهایی که ذکر می‌کنند، اقدامات رهبران سیاسی است.

بعضیها برای مصون ماندن از اشکالات وارده بر این تعریف، قدرت را به دو بخش قدرت مادی و معنوی تقسیم می‌کنند تا مدیریتهای فرهنگی و معنوی را نیز شامل شود. روزی در محضر مبارک حضرت علامه جعفری (ره) تعریف فوق را بیان کرده و نظر استاد را در خصوص این تعریف

جویا شدم. استاد فرمود: «به قول ولتر عده‌ای به جای اینکه عدالت را قدرت و عادل را قدرتمند معنی کنند، قدرت را عدالت و قدرتمند را عادل معرفی کرده و همه کارهای قدرتمندان را به نحوی توجیه کرده‌اند. اگر واقعا سیاست بررسی اشکال قدرت است، چه قدرتی بالاتر از قدرت تعدیل نفس در ارتباطهای چهارگانه انسان با خویشتن، انسان با خدا، انسان با هم‌نوع و انسان با جهان هستی است. آیا طرفداران این نظریه به مسأله تعدیل نفس آدمی به عنوان یکی از اشکال قدرت پرداخته‌اند؟! علمای اسلام هر جا حرف از سیاست و مدیریت فرد و اجتماع بیه میان آمده است آنجا مسأله حیات معقول و اصلاح فرد و اجتماع را به طور جدی در نظر داشته و سیاست را وسیله چنین هدفی دانسته‌اند.»

علامه مجلسی در تعریف سیاست می‌گوید: «السیاسة ألقیامٌ عَلَى الشیء بما یصلحُهُ»^۲.
سیاست به عهده گرفتن چیزی است به گونه‌ای که موجب اصلاح آن شود.
در تعریف قبلی آنچه از سیاست در ذهن آدمی نقش

۱. حکمت اصول سیاسی اسلام، علامه محمد تقی جعفری، ص ۴۷.
۲. بحار الانوار، ج ۳۸، ص ۱۶۳، ج بیروت.



می‌بندد، چیزی جز رفتار و گفتار مستبدان و مستکبران تاریخ نخواهد بود؛ زیرا در طول تاریخ تنها این گروه در مسند قدرت بودند و از اشکال مختلف آن استفاده کرده‌اند. اما در تعریف دوم سیاست چیزی است که در قول و فعل مصلحان جامعه است و خواهد بود.

مرحوم استاد در جای دیگر می‌فرماید:

تعریف سیاست با نظر به مجموع مآخذ و منابع اسلامی، عبارت است از مدیریت و توجیه انسانها چه در حالت زندگی انفرادی و چه در زندگی اجتماعی به سوی بهترین هدفهای مادی و معنوی برای تأمین سعادت آنان در حیات معقول.

سیاست به این معنی ضروریترین و شایسته‌ترین وسیله تحقق یافتن [حیات معقول] است. همه انبیای عظام و اولیا و حکمای راستین، آن را پذیرفته و تا آنجا که توانایی داشته‌اند، از این وسیله حیاتی استفاده کرده‌اند. و اما سیاست به معنای آنکه در طرز تفکرات ماکیاوولی مخصوصاً در کتاب شهریار مطرح کرده است با اسلام سازگار نمی‌باشد.

سیاست به معنای راه دوم، محور خود را قدرت سیاستمدار در برگرداندن امور جامعه قرار می‌دهد که تنها در مسیر بقای جامعه آنچنانکه مقتضیات به وجود آمده با تمایل و ذوق سیاستمدار آن را اقتضا می‌کند. بدیهی است که سیاست به این معنی با اصول و قواعد پیشرو که سعادت حقیقی بشر را تأمین نماید هیچ کاری ندارد، بدین جهت است که حقایقی مانند مذهب، اخلاق، عدالت و آزادی، معقول و دیگر ارزشها در موقع فعالیت سیاسی، اگر به کلی نفی نشوند، در گوشه‌ای از مغز بشر نشسته و بدون داشتن حق کمترین اظهار نظر به تماشا می‌پردازند.^۳

با توجه به کلمات استاد می‌توان گفت هدف اصلی سیاست صحیح، تصعید حیات آدمی است که قرآن کریم از آن به خروج از تاریکی‌ها و داخل شدن در نور تعبیر می‌کند. ﴿يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾^۴ و هدف کتب آسمانی و پیامبران الهی را در تحقق این امر خلاصه کرده و می‌فرماید: ﴿كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾^۵ یعنی: کتابی است که به تو نازل کرده‌ایم تا مردم را از تاریکی‌ها خارج ساخته و به نور هدایت کنی.

پیامبر اکرم -صلی‌الله‌علیه‌وآله- می‌فرماید: «وَنَحْنُ سَادَةُ الْعِبَادِ وَ سَائِسَةُ الْبِلَادِ» یعنی: ما آفاترین بندگان و سیاستمدارترین مردم بلاد هستیم.

همچنین در زیارت جامعه کبیره در اوصاف ائمه دین

۳. تفسیر نهج البلاغه، ج ۲۵، ص ۴۲.
 ۴. بقره: ۲۵۸.
 ۵. ابراهیم: ۱.
 ۶. بحارالانوار، ج ۲۵، ص ۲۲، روایت ۳۸.



می خوانیم «و سائتة العباد» یعنی: امامان سیاستمدارترین بندگان هستند.

با توجه به این مسائل مرحوم حضرت استاد در خصوص کتاب شریف نهج البلاغه می فرماید:

سیاست بنابر تعریفی که با نظر به مجموع مآخذ و منابع اسلامی مطرح نمودیم با نظر به تعاریف حکمای راستین در سرتاسر خطبه‌ها و نامه‌ها و کلمات قصار نهج البلاغه چنان مطرح شده است که با صراحت می توانیم بگوییم: نهج البلاغه با ارزش ترین کتاب سیاسی است که بشر تاکنون آن را دیده است.^۷

دین و سیاست

جامعترین تعریف برای دین این است که. دین عبارت است از آنچه پیامبر آورده است. ﴿مَا جَاءَ بِهِ النَّبِيُّ﴾ که مباحث کلامی و فقهی و اصولی مبنی بر حجیت قول و فعل و تقریر معصوم، چارچوب مسائل دین را مشخص می کند. بنابر این در اسلام آنچه در قرآن کریم و احادیث پیامبر اکرم و ائمه اطهار -سلام الله علیهم- و رفتار و کردار آنها اعم از مباشرت به انجام کار یا تأیید آن آمده است دین نامیده می شود.

مرحوم حضرت استاد در این باره چنین اشاره می کنند: کسانی که از مکتب اسلام و عقاید و احکام و حقوق و تکالیف آن، به اندازه لازم اطلاع دارند، می دانند که این دین تنظیم و هماهنگی همه امور و شؤون حیات بشری را از دیدگاه اخلاقی، فرهنگی، سیاسی، عبادی و غیر ذلک به عهده گرفته است، برای اثبات این حقیقت، زندگی سیاسی، اجتماعی، عبادی، اخلاقی، فرهنگی و حقوق پیامبر اکرم -صلی الله علیه و آله و سلم- کفایت می کند. او بشریت را به عنوان یک واحد غیر قابل تجزیه در رسالت الهی خود، منظور نموده و هیچ مسأله‌ای را که مربوط به حیات مادی و معنوی بشریت بوده باشد از دیدگاه رسالت خود تفکیک ننموده است. آیات قرآنی و سخنان امیرالمؤمنین علی -علیه السلام- چنانکه در سراسر نهج البلاغه در این مباحث مشاهده خواهیم کرد با کمال صراحت و با تأکید جدی شمول رسالت انبیا و دیگر پیشوایان الهی را بر هر دو قلمرو دنیوی و اخروی بشر مطرح نموده و آن همه دلائل و شواهد اثبات کننده وحدت دنیا و آخرت در دین چه به معنای متن کلی دین الهی که از حضرت نوح -علیه السلام- به این طرف

مقرر شده است و چه به معنای دین اسلام به اصطلاح خاص آن با کمال وضوح بیان شده است، موردی برای شوخی و اصطلاح بافی و تحریف حقایق و بذله‌گویی و خودخواهی باقی نگذاشته است.

همان‌گونه که می دانیم در دوران معاصر عواملی باعث شده است که نویسندگانی پیدا شده و از محدود ساختن قلمرو دین در زندگی اخروی، زندگانی دنیوی را بی نیاز از دین معرفی می نمایند. نام این طرز تفکر را سکولاریسم می نامند.^۸ مسأله اتحاد یا ارتباط دین و سیاست به قدری روشن است که حتی دانشمندان عمیق نگر غیر مسلمان نیز بدان اقرار کرده‌اند. ژان ژاک روسو می گوید:

حضرت محمد نظریات صحیح داشت و دستگاه سیاسی خود را خوب مرتب نمود تا زمانی که طرز حکومت او در میان خلفای وی باقی بود، حکومت دینی و دنیوی، شرعی و عرفی یکی بود و مملکت خوب اداره می شد.^۹

ارتباط دین و دنیا از دیدگاه علامه جعفری (ره)

حضرت علامه دین را به سه رکن اصلی تقسیم کرده و تعریف دین را از معانی این ارکان به دست می آورد: رکن یکم عبارت است از اعتقاد به وجود خداوند یکتا، و نظاره و سلطه او بر جهان هستی و دادگری مطلق او که هیچ هوی و هوسای راه به آن ندارد.

رکن دوم عبارت است از قوانین و برنامه عملی حرکت در زندگی قابل توجه به سوی هدف اعلی حیات که احکام و تکالیف و حقوق نامیده می شود. مبنای رکن دوم به دو امر استوار است. الف. قضایای اخلاقی؛ ب. تکالیف و حقوق. تکالیف شامل احکام عبادی و وظایف انسان در عرصه زندگی اجتماعی و سیاسی می باشد.

رکن سوم موضوعاتی است که شامل همه واقعیات و پدیده‌های برپادارنده زندگی است، اسلام در همه موضوعات بجز در چند مورد محدود، اختیار را به خود انسانها داده است که با حواس و تعقل و قدرت عضلانی و امیال و خواسته‌های مشروع خود، آنها را تأمین نمایند. سیاست از دیدگاه اسلام عبارت است از مدیریت حیات انسانها چه در حالت فردی و چه در حالت اجتماعی برای وصول به عالی ترین هدف‌های مادی و معنوی.^{۱۰}

۷. تفسیر نهج البلاغه، ج ۲۵، ص ۴۳.
۸. همان، ج ۲۵، ص ۳۸ و ۳۹.
۹. قراردادهای اجتماعی، ص ۱۹۵.
۱۰. تفسیر نهج البلاغه، ج ۲۵، ص ۷۲.



که قرآن در چند صفحه آیات متعدد و مربوط به موضوعات گوناگون را مطرح می‌کند آنان نیز مسائل سیاست را در ضمن مسائل حقوق، اخلاق، توحید و فقه و ... بیان می‌کردند. اینکه در زمانهای اولیه ظهور اسلام و حتی در قرون و اعصار بعدی، یک رشته قوانین و اصول تفکیک شده و مشخص، به عنوان قوانین و اصول سیاسی اسلام، جدا از سایر شؤون حیات بشری در اسلام تدوین نشده است یک علت بسیار مهمی دارد که صاحب نظران در مکتب اسلام آن را می‌دانند و آن علت عبارت است از وحدت همه شؤون و ابعاد حیات انسانی (اقتصادی - سیاسی - حقوقی - اخلاقی - هنری)^{۱۳}.

حاکمیت در قرآن

حضرت استاد در جای دیگر از تفسیر نهج البلاغه بحثی تحت عنوان «حاکمیت و حکم در قرآن» مطرح کرده و در آنجا تفصیلاً به تفسیر آیاتی پرداخته که پیامبران را به تشکیل حکومت و حکمرانی مکلف ساخته است. استاد در پاسخ به ادعای بعضی از معاصرین که حکم را به معنی حکمت گرفته‌اند نه حکومت. به معانی لغوی و قرآنی و حدیثی آیات استناد کرده و چنین نتیجه می‌گیرد که:

نتیجه بسیار بااهمیتی را که از مبحث [حکم و حکومت در قرآن] و دیگر آیات می‌گیریم، این است که حکم به معنای داوری و حکومت و جعل بایستگی و شایستگی از مختصات (پیامبران) الهی و جانشینان راستین آنان می‌باشد و این اصل با طرز تفکرات سکولاریسم سازگار نمی‌باشد.^{۱۴}

حضرت علامه بعد از اثبات ضرورت تشکیل حکومت دینی از طریق قرآن کریم به سیره انبیای عظام و اولیای کرام پرداخته و می‌فرماید:

در طول تاریخ عده فراوانی از پیامبران الهی نه تنها در راه به وجود آوردن سعادت زندگی دنیوی و اخروی انسانها متحمل سخت‌ترین زجر و شکنجه گشته‌اند، بلکه به دست ستمکاران، جان خود را از دست داده‌اند. شماره جانبازان راه حق و عدالت در حیات معقول دنیوی، برای شکوفایی طبیعت الهی انسانها فراوانتر از آن است که بتوان آن را معین و مشخص نمود. امامان معصوم در مذهب شیعه اسلامی به جز امام دوازدهم (ع) که غائب است همگی شهید شده‌اند. اگر حکومت و خود حیات اجتماعی بشری مقتضی همان طبیعت ابتدائی او بود و طبیعت عالی و الهی او فرعی و یا یک چیز

وسعت و فراگیری ابعاد اسلام باعث شده است که پاسخگویی همه ابعاد انسانی بوده و مصالح و مفاسد موجود در راه تعالی او را به وی نشان دهد. همان‌گونه که انسان با همه گستردگی نیازها و تنوع سلیقه‌ها یک هویت واحد به نام انسان دارد که در همه حالات و زمانها و مکانها این هویت را با خود دارد اسلام نیز با همه وسعت و تنوع احکام، هویت واحد اسلامی خود را داراست.

همان‌طور که نمی‌توان نیاز اقتصادی انسان را به دور از نیازهای روانی و اخلاقی و این نیازها را به دور از نیازهای اجتماعی، شخصیتی، قومی، صنفی و ... در نظر داشت و تفاوت و تنوع این امور هیچ‌گاه باعث تنوع شخصیت و هویت انسانی نمی‌شود. اسلام نیز یک مجموعه است و در خصوص هر کدام از این امور نظری دارد. بدین جهت حضرت علامه (ره) مسأله وحدت و هماهنگی همه شؤون حیات انسان در دین اسلام را مطرح کرده و می‌فرماید:

... در نتیجه علم، جهان‌بینی، سیاست، اقتصاد، حقوق، اخلاق، فرهنگ به معنای پیشرو آن، صنعت (تکنولوژی) و همه آنچه که به نحوی در تنظیم و اصلاح مزبور تأثیری داشته باشد، جزئی از دین اسلام است. این حقیقتی است که هر کس اطلاعی از آن نداشته باشد، قطعاً از خود دین اطلاعی ندارد.^{۱۱}

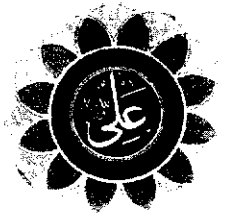
ایجاد حیات معقول یک تکلیف الهی

یکی از وجوه ارتباطی بین دین و دنیا از دیدگاه علامه (ره) ایجاد حیات معقول است.

بدیهی است که زندگی دسته‌جمعی انسانها چنانکه بدون وضع و اجرای قوانینی که آن زندگی را تأمین نماید، امکان‌پذیر نیست، همچنان بدون توجیه و مدیریت سیاسی آن قابل دوام نمی‌باشد، لذا می‌توان گفت: جمله‌ای که از ارسطو نقل شده است [انسان حیوانی است سیاسی] یک حقیقت کاملاً صحیح را بیان نموده است. و چون از دیدگاه اسلام خداوند سبحان مردم را به ایجاد حیات معقول در عرصه زندگی فرد و اجتماع دستور داده است، پس شرکت انسانها در تنظیم و مدیریت حیات معقول یک تکلیف الهی است.^{۱۲}

اهمیت این وحدت و هماهنگی شؤون حیات انسانی به قدری است که علمای اسلامی در قرون گذشته نخواستند برای سیاست و اصول سیاسی کتب مستقلی تدوین کرده و آن را جداگانه مورد بررسی قرار دهند. از این رو مسائل مربوط به سیاست را در ضمن سایر تعالیم اسلامی مطرح می‌کردند. به عبارت دیگر شیوه قرآنی داشته‌اند. همان‌طور

۱۱. همان، ج ۲۵، ص ۷۳.
 ۱۲. حکمت اصول سیاسی اسلام، ص ۹۳.
 ۱۳. همان، ص ۵۸ و ۵۹.
 ۱۴. تفسیر نهج البلاغه، ج ۲۵، ص ۱۵۰.



جامعیت فقه

«فقه اسلامی متشکل از تکالیف و حقوق و همهٔ شؤون زندگی دنیوی و اخروی است.^{۱۶} از نظر استاد(ره) آنان که فقه را فقط در بیان تکالیف افراد منحصر دانسته و از دخالت در حکومت جدا می‌دانند از یک نکتهٔ دقیق غفلت کرده‌اند و آن اینکه تکالیف در فقه اسلامی به دو گونه است:

۱. تکالیف شخصی، مانند عبادات که بیان‌کنندهٔ بایستگی‌های انسان در ارتباط انسان با خویشتن و خداست.

۲. تکالیف حقوقی مقرر، که در ارتباط انسان با هموعان خود است.^{۱۷}

از نظر استاد انسانها در تکالیف حقوقی بر یکدیگر حق پیدا می‌کنند برخلاف تکالیف شخصی که ایجادکنندهٔ حق نبوده و یک امر شخصی بین خالق و مخلوق است. از آنجا که بسیاری از احکام فقهی دربردارندهٔ مسائل اجتماعی است، بنابر این استیفای حقوق، ایجاد حکومتی که قدرت شناخت حقوق و رساندن هر حقی به صاحبش را داشته باشد یک امر ضروری می‌کند هم نقلی و هم عقلی است که این ضرورت از نظر استاد(ره) جامعیت فقه اسلامی به قدری است که حتی بعضی از دانشمندان غیر مسلمان نیز بدان پی برده و در آثار خود این حقیقت را قبول کرده‌اند لذا در ادامهٔ کلام خود به سخن روبرت هوگوت جاکسون دادستان دیوان کشور آمریکا اشاره می‌کند که او می‌گوید:

در قوانین اسلامی، سرچشمهٔ وضع قانون ارادهٔ خداست... این قانون و ارادهٔ الهی تمام مؤمنین را جامعهٔ واحدی می‌شناسد، گرچه از قبایل و عشایر گوناگون تشکیل یافته و در مواضع و محل‌های دور و مجزا از یکدیگر واقع شده باشند. در اینجا مذاهب، نیروی صحیح و الصاق‌دهندهٔ جماعت می‌باشد نه ملیت و حدود جغرافیایی. در اینجا دولت هم مطیع و فرمانبردار قرآن است و مجالی برای قانونگذاری دیگری باقی نمی‌گذارد... این مذهب که جوانترین مذهب دنیاست، فقهی ایجاد نموده است که حس عدالتخواهی میلیون‌ها مردمی که در زیر آسمانهای سوزان آفریقا و آسیا و همچنین هزاران نفر دیگر را که در کشورهای آمریکا زیست می‌کنند را اقناع می‌نماید... به خاطر می‌آوریم که در سالهای گذشته، در شعبهٔ حقوق از انجمن دولتی حقوق تطبیقی در دانشکدهٔ حقوق دانشگاه پاریس کنگره‌ای به منظور بحث در فقه اسلامی تحت عنوان «هفتهٔ فقه اسلامی» منعقد ساخت... در روزهای کنفرانس،

اضافی بود، به آن همه جانبازها و فداکارها و دربه‌دری‌ها نیازی نبود. این مسأله را به جرأت می‌توان گفت که دفاع و تلاش و فداکاری و شهادت در راه شکوفا ساختن طبیعت عالی و الهی انسان با اشکال مختلفی که دارد، کمتر از دفاع و تلاش در راه نجات دادن زندگی طبیعی او نبوده است. اگر دخالت پیشوایان الهی در زندگی دنیوی مردم و بیان صلاح و فساد آن ضروری نبود و تنها مأموریت آنان بیان وظایف عالم آخرت بود هرگز کمترین تضادی به وجود نمی‌آمد، بلکه بدان جهت که آن مردان الهی از نظر شرافت و کرامت شخصیت و عظمت آن، در درجه‌ای عالی‌تر از دیگران بوده‌اند در نزد زمامداران از مقام و منزلت بسیار چشمگیر نیز برخوردار می‌گشتند. اگر یک انسان که دارای مغز و روان معتدل است، انگیزه و معنای قیام خونین امام حسین - علیه‌السلام - را بفهمد، بدون تردید این حقیقت را درک خواهد کرد که حرکت بسیار جدی آن شهید بزرگ تاریخ هیچ علتی جز برپاداشتن حکومت عدل و مدیریت الهی جامعه بشریت چیز دیگری نبوده است.^{۱۵}

حکومت فقهی

مسألهٔ حکومت فقهی از قدیم به عنوان یک مسألهٔ علمی در حوزه‌های علمیه و خارج از آن مورد بحث و گفتگو بوده است. در سه دههٔ اخیر بر شدت و وسعت این مبحث افزوده شده و به همین جهت نظرات گوناگون نیز داده شده است که عبارتند از:

۱. حکومت یک مسألهٔ سیاسی - اجتماعی بوده و فقه را با آن کاری نیست.

۲. فقه علمی است که در همهٔ شؤون فردی - اجتماعی انسانها دخالت دارد، لذا مسألهٔ حکومت یکی از مسائل فقه است، همانند سایر مسائل فقهی.

۳. وظیفهٔ فقه فقط بیان بایدها و نبایدها و بیان ارزشها و ضدارزشهاست. از این رو هیچ‌گاه روشی برای حکومت ارائه نمی‌دهد بلکه تنها بیانگر درستی یا نادرستی اعمال حکومتی است.

از نظر حضرت علامه(ره) فقه نه تنها به بیان بایدها و نبایدهای فردی و اجتماعی انسانها می‌پردازد بلکه برای تحقق و اجرای این امور چارچوب و روش نیز معین می‌کند زیرا فقه اسلامی از سه مزیت منحصر به فرد برخوردار است که عبارتند از: الف. جامعیت؛ ب. پیشرو بودن؛ ج. پیرو بودن.

۱۵. همان، ص ۱۸۲.

۱۶. همان، ج ۲۵، ص ۷۶.

۱۷. همان، ص ۷۷.



اجتماعی را به عهده دارد.

استاد(ره) بعد از بیان قواعد عامه و خاصه فقه و ذکر تقسیمات آن به دو نتیجه مهم می‌رسد:

۱. فقه اسلامی برای مدیریت حیات دنیوی و اخروی آدمی در مسیر به ثمر رساندن شخصیت رو به کمال او، حدود و چهارچوب‌های ساختگی وضع و مقرر نکرده است، زیرا هر اصل و قاعده‌ای را که برای زندگی فردی و اجتماعی مقرر ساخته است، نه تنها هماهنگ با ماهیت پویای حیات انسانی است، بلکه با نظر به تحریک بشریت به «حیات معقول» که عبارت است از «حیات طیبه»، «حیات مستند به بینه» یعنی دلیل روشن و بالاخره با هدایت به حیاتی که قابل اسناد به خداوند مالک حیات و موت است، خود آن اصول و قواعد، عامل محرک به حیات فوق می‌باشد.

۲. اصول و قواعد فقهی مزبور با همیاری اخلاق انسانی والا است که با انداختن نورافکن تکامل به حیات انسانی موجب می‌شود، فقه اسلامی را از هر دو امتیاز «پیشرو» و «پیرو» برخوردار نماید، پیشرو از آن جهت که نیازهای ثابت مادی انسانها را تضمین می‌نماید و هیچ‌کس و هیچ عاملی نمی‌تواند در آن تغییری ایجاد کند. پیرو از آن جهت که باز شدن سطوح و ابعاد انسانی را با بروز موضوعات و پدیده‌های جدید در ارتباط با طبیعت و پرورداری از کشاورزی و صنعت، و بازرگانی و صدها فعالیت برای تنظیم شؤون زندگی دنیوی و اخروی را کاملاً می‌پذیرد و هیچ‌گونه مانعی از گسترش و تنوع آنها ایجاد نمی‌کند، و اختیار به وجود آوردن و انتخاب آنها را به دست خود انسان می‌سپارد مگر در مواردی که به حیات پویا و هدفدار آدمی اخلال وارد کند.^{۲۰}

فقه و زمامداری

با توجه به مطالب مذکور در خصوص دین و سیاست و فقه و حکومت و اثبات این مطلب که از نظر اسلام و دانشمندان بزرگ اسلامی از جمله مرحوم علامه جعفری مدیریت دینی جامعه از ضروری‌ترین مسائل علمای دین و فقهای عظام است؛ بهتر است شرایط فقهی زمامدار را از دیدگاه اسلام از نظر ایشان به اختصار بیان کنیم:

۱. عقل رشدیافته: گمان نمی‌رود کسی در ضروری بودن این شرط از نظر عقل و نقل کمترین تردیدی داشته باشد.

امیرالمؤمنین - علیه‌السلام - فرموده است: **يَحْتَاجُ الْإِمَامُ إِلَى قَلْبٍ عَقُولٍ وَ لِسَانٍ قَوْوَلٍ وَ جَنَانٍ عَلَى إِقَامَةِ الْحَقِّ**

رئیس وکلای پاریس چنین گفته است: من نمی‌دانم میان این دو امر متناقض چگونه سازش بدهم؟ از یک طرف با تبلیغات گوناگون همه جا انتشار می‌دهند که فقه اسلامی با جمودی که دارد صلاحیت ندارد که مبنای قانونگذاری برای نیازهای اجتماعات دوران کنونی قرار بگیرد. از طرف دیگر در این کنفرانسها، ضمن تحقیقات عالمانه و کنجکاویهای محققانه‌ای که متخصصان فن ابراز می‌دارند، مطالبی را می‌شنویم که بطلان آن تبلیغات را با براهین محکم و با استناد به نصوص و قواعد موجود و متفق فقهی آشکار می‌سازد.

در پایان این کنفرانسها، قطعنامه‌ای به امضای اعضای کنگره که حقوقدانان و قانونگذاران بودند، رسانیدند که همه آنان عظمت و استحکام فقه اسلامی را تصدیق نموده و صلاحیت آن را برای پاسخگویی همه جوامع بشری اعلام نمودند.^{۱۸}

پیشرو و پیرو بودن فقه

منظور از پیشرو و پیرو بودن فقه مقایسه آن با نیازهای انسانی است. پیشرو بودن فقه یعنی که راههای رسیدن به رشد و کمال را به انسان نشان دهد و او را در استفاده از قوای درونی و برونی و شکوفایی آنها یاری کند.

پیرو بودن فقه یعنی که آدمی را در رویارویی با مسائل جدید از حیرت بیرون آورد و احکام جدیدی مبتنی بر منابع دینی صادر کند.

در نظر علامه(ره) از میان همه نظامهای حقوقی تنها فقه اسلامی است که دارای دو بُعد پیشرو و پیرو بودن است که در باب احتیاجات ثابت و فطری بشری پیشرو و در باب احتیاجات متغیر و عارضی انسان پیرو است. باز بودن سیستم فقه اسلامی و مبتنی بودن آن با فطرت و قضایای عقلی این اجازه را به فقه می‌دهد که در همه شؤون انسانی دخالت کند.

اصول و قواعد فقهی مبتنی بر دریافت‌های فطری و قضایای عقلی و بناهای عقلانی و تبیین‌کننده تکالیف و حقوق زندگی دنیوی و اخروی است.^{۱۹}

مرحوم علامه در یک تقسیم‌بندی، قواعد فقهی را به قواعد عامه و قواعد خاصه تقسیم کرده و ۱۳۹ قاعده برشمرده است که هر کدام می‌تواند دربردارنده صدها مسأله فردی و اجتماعی باشد.

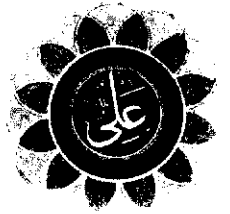
همچنین فقه را به انواع مختلفی تقسیم کرده است که هر قسمی برآوردن بخشی از احتیاجات مختلف فردی-

۱۸. همان، ص ۷۹ و ۸۰
به نقل از کتاب دولة القرآن،
طه عبدالباقی سرور،
ص ۱۸۹.

۱۹. همان، ص ۱۲۶.

۲۰. همان، ص ۱۴۴ و

۱۴۵.



صَوُولِ- زمامدار نیازمند است به یک قلب دارای تعقل دائمی و عمیق، و زبانی گویا و دلی نیرومند و تکاپوگر بر اقامه حق.^{۲۱}

۲. اسلام و ایمان: لزوم این شرط برای زمامدار یک جامعه اسلامی به اضافه دلیل عقلی که با کمال صراحت امکان پذیر بودن تحقیق نظام حیات اجتماعی اسلامی به وسیله زمامدار غیر مسلمان را بیان می دارد، مستند به آیات شریفه قرآنی است از آن جمله ﴿وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا﴾ نساء: ۱۴۱ یعنی: خداوند هرگز کافران را بر مؤمنین مسلط نمی سازد. بدیهی است که زمامداری و حکومت بدون سلطه و اعمال قدرت بر حیات اجتماعی مردم امکان پذیر نمی باشد. از طرف دیگر مقصود اصلی از مشروعیت و لزوم حاکم و زمامدار در جامعه اسلامی توجیه حیات مسلمانان به عالی ترین هدفهای حیات معقول اسلامی است که از شخص غیر مسلمان ساخته نیست.^{۲۲}

۳. عدالت: زمامدار کسی است که قدرت و سلطه و اختیار مدیریت جامعه در دست اوست و چون امور مزبور می توانند هر انسانی را که عادل نباشد اغوا و وسوسه نمایند و به هر معصیت و تعدی و تجاوزی آلوده کند لذا عدالت برای زمامدار شرط کاملاً اساسی است. و در صورتی که زمامدار مسلمین ولی فقیه باشد با نظر به دلایل مهم، عدالت او باید در درجه ای بسیار بالاتر از عدالت معمولی بوده باشد.

۴. بلوغ: این شرط در صورتی است که زمامدار معصوم نباشد. اما در صورتی که معصوم باشد شرط مزبور ضرورت ندارد. چنانکه نبوت حضرت عیسی و یحیی -علیهما السلام- و امامت حضرت امام جواد و صاحب الامر -علیهما السلام- در دوران کودکی آن بزرگواران بوده است.^{۲۳}

۵. فقاہت: دلیل لزوم این شرط هم از عقل استفاده می شود و هم از نقل. دلیل عقلی این شرط عبارت است از ضرورت اتصاف زمامدار به علم، به مکتب و احکام آن از روی استدلال و نظر، نه از روی تقلید که علم حاصل از آن را نمی توان علم نامید. حتی به نظر می رسد درجات اولیه اجتهاد نیز کافی برای رهبری عالی جامعه نیست، زیرا تا فقاہت رهبری کامل نباشد، نمی تواند در همه اصول و احکام اسلام صاحب نظر در حد عالی بوده باشد. و برای به دست آوردن فقاہت کامل عالیترین درجات اجتهاد ضرورت دارد. و اما از نظر نقلی به اضافه آیات شریفه که ملاک هدایت و تجویز تصدی آن را بر مبنای علم قرار می دهد از آن جمله: ﴿أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴾

یونس: ۳۵ «آیا کسی که هدایت به حق می کند به پیروی شدن سزاوارتر است یا کسی که خود هدایت نمی شود مگر اینکه او را هدایت کنند. چه شده است بر شما چگونه حکم می کنید.»

امیرالمؤمنین -علیه السلام- در خطبه ۱۷۳ می فرماید: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِهَذَا الْأَمْرِ أَقْوَاهُمْ عَلَيْهِ وَ أَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ فِيهِ فَإِنْ شَغَبَ شَاغِبٌ اسْتَعْتَبَ فَإِنْ أَسَى قَوْلًا...» یعنی: ای مردم، شایسته ترین مردم به امر زمامداری نیرومندترین آنان برای این امر و داناترین آنان به امر خداوندی در آن است، اگر کسی درباره امر زمامداری فساد بیانگیزد. نخست او را برای دست برداشتن از افساد، با عتاب راضی می کنند و اگر امتناع بورزد با او مقاتله می شود.^{۲۴}

۶. قدرت بر اعمال نظر و اجرای احکام خدا و تدبیر و مدیریت جامعه در حد اعلا که جامع همه آنها حسن زمامداری نامیده می شود.

۷. کرامت و سخاوت: بعضی از علمای معاصر عدم بخل (کرامت و سخاوت) و بی طمع بودن و صفا و خلوص را به عنوان یکی از شرایط زمامداری ذکر کرده اند.^{۲۵}

۸. مرد بودن؛
۹. پاکزاد بودن: یعنی طهارت مولد و مشروعیت ولادت.^{۲۶}



۲۱. حکمت اصول سیاسی اسلام، ص ۲۷۹.
۲۲. همان، ص ۲۸۰.
۲۳. همان، ص ۲۸۱.
۲۴. همان، ص ۲۸۳.
۲۵. همان، ص ۲۸۳ و ۲۸۴.
۲۶. همان، ص ۲۸۶.